

یادداشت روزنامه‌نگار مستعفی

**ضد هوایی، سلفی و میدان ولیعصر**



لیلی فرهادپور

● صدای شلیک ضدهوایی‌های عصر دوشنبه خیلی تأثیرگذار بود؛ برای هرکسی به نوعی، آنها که مستقیما دیدند یا شنیدند یک جور و آنهایی که در فضای مجازی دیدند و شنیدند جور دیگر. مرا که فرستاد به دهه ۶۰ و آن ضدهوایی‌های واقعی که همه می‌شنیدندشان. آن ضدهوایی‌ها آن‌قدر وحشتناک بودند که تا چند سال بعد از پایان جنگ نیز هر صدایی؛ از رعدوبرق گرفته تا خالی‌کردن تیرآهن برای برج‌سازی خانه‌های بغلی، ما را می‌ترساند که نکند حمله هوایی شده باشد؛ البته آن زمان آژیر هم داشتیم و وقتی آژیر نبود، خیالمان راحت می‌شد که خبری نیست، اما از آن روزگار پر از تیربار هوایی دیگر ۳۰ سالنی گذشته است. دیگر یادمان رفته آن وحشت و آن سوژه را. عصر این دوشنبه اولش واقعا فکر کردم در کوچه بغلی دارند تیرآهن خالی می‌کنند، بعد فکر کردم رعدوبرق شده... اما این دنیای مجازی و اینترنت بلافاصله خبر داد که تیربار ضدهوایی بوده است و شینی ناشناس! اصلا کاری ندارم به اصل موضوع، بلکه بیشتر این فیلم‌های پخش‌شده در اینترنت برایم جالب بوده و واکنش جوانانی که آن سال‌ها را یا شاهد نبودند و یا آن‌قدر کوچک بودند که جز خاطره‌ای گنگ چیزی به یاد نمی‌آورند، اما این جوانان، اکنون دستگاه موبایل دارند و امکان ثبت فیلم و عکس و خاطره، البته شیء ناشناس آن‌قدر دور بود که نمی‌شد با آن سلفی گرفت، ولی خب شوخی که می‌شد کرد؛ مثل آن فیلم دنیای مجازی که یک بشقاب چینی کل‌سرخی را در آسمان حرکت می‌دادند با این عنوان که «رویت بشقاب‌پرنده در تهران»!! باوجوداین مطمئن‌تا یکی، دو سال دیگر تکنولوژی به آنجا خواهد رسید بد که با شیء ناشناس برنده مورد نظر بشود سلفی گرفت.

سلفی‌گرفتن یک پدیده جدید است که آن‌قدر کاربرد پیدا کرده که باید برایش زیبایی‌شناسی و نشانه‌شناسی خاص تعریف کرد. اصلا انکار یواش‌یواش همه دنیا را از چشم سلفی می‌بیند، مثلا یک نوع سلفی‌انگاره؛ یعنی یک‌جوری دنیا را پشت‌ورو دیدن. اگر نگاهی به برخی از پوسترها و حتی فیلم‌ها ببندازیم می‌توانیم این را ببینیم. این نگاه مسلما ده‌ها نشانه، پیامد و تفسیر می‌تواند داشته باشد. اگر فرض کنیم هنرمند طراح این مقولات دلش خواسته دنیا را این‌گونه ببیند، خب می‌توانیم بگوییم ربطی به کسی ندارد؛ اما وقتی برمی‌خوریم به دیوارکشی (در مقابل دیوارنویسی)‌های شهرداری یا ارگان‌های دیگری که اجازه دیوارکشی دارند، آن‌موقع مسئله پیام‌رسانی خاص پیش می‌آید و مسلما طراح محترم دستش باز نیست که هرکاری دلش خواست بکند. مستقیما دارم درباره یک دیوارکشی مشخص صحبت می‌کنم. در ضلع غربی میدان ولیعصر یک ساختمان نیم‌دایره‌ای عظیم هست که همیشه روی آن پوستردیواری‌های خاص نصب می‌شود. برخی از آنها بد نیستند. برخی قابل‌تحمل هستند و برخی از نظر محتوا و فرم واقعا عجیب‌اند. پوستردیواری جدید میدان ولیعصر درباره ناو آمریکایی است که به آب‌های ایران تجاوز کرده بود و سربازانش دستگیر شدند. در این پوستر سربازان آمریکایی در هیئتِ بزرگ و دست‌هایی به علامت تسلیم پشت به ما و (نزدیک به زاویه دید ما) ایستاده‌اند و سربازان ایرانی در کشتی‌هایی کوچک و هیبتی کوچک‌تر رو به ما در آن دورها هستند. خب اگر بگوییم این از همان سلفی‌انگاره‌هاست که دوربین در پشت سربازهای آمریکایی عکس گرفته؛ یعنی طراح طرف سربازهای آمریکایی است. اصلا سلفی‌انگاره هم نباشد، کسی که از میدان ولیعصر رد می‌شود، انگار طرف سربازان آمریکایی است و آنها خودی هستند و سربازان در دوردست ایرانی «دیگری» حساب می‌شوند. من مطمئنم که طراح اصلا به این موضوع فکر نمی‌کرده. بگذریم، داشتیم از سلفی می‌گفتم، ازاین‌رو، نمی‌توان از «بیست نمایش کوتاه درباره سلفی» محمد رحمانیان که این روزها در سالن نمایش آفتاب اجرا می‌شود، گذشت. به قول رحمانیان، این نمایش تجربه کارگاه بازیگری شاگردان خودش و مهتاب نصیرپور است، اما رحمانیان در این نمایش درواقع سلفی‌گرفتن و این ماسماسک دنیای نوبن، یعنی موبایل را به‌نهانه قرار داده تا از جنگ بگوید، از عشق، از تنهایی، از غربت، از آنها حاشیه‌رانده‌شدگان و ... . من که درگذشتگی‌های فرهنگ‌ما تجربه کار با رحمانیان را در «روز حسین» داشته‌ام، می‌دانم چه بر سر بازیگران آماتورش در این نمایش آورده است تا این‌گونه هماهنگ و بدون اشتباه باشند. هروقت کاری از رحمانیان می‌بینم، خاطره «روز حسین» برایم زنده می‌شود.

گفت‌وگو با داریوش فرهنگ

# تمام این سال‌ها تلاشم این بوده که بی‌خودی نباشم

بهناز شیربانی: شش سال از ساخته‌شدن «خنده در باران» آخرین فیلم داریوش فرهنگ می‌گذرد. فرهنگ در این شش سال دیگر فیلمی ساخته و ترجیح داده در مقام بازیگر مقابل دوربین ظاهر شود. شاید همین برهیز او از فیلم‌سازی کنجکاومان کرد درباره خبری که به‌نازکی درباره فیلم جدیدش منتشر شده؛ بیرسیم؛ خصوصا از آن‌رو که فرهنگ برای ساخت این فیلم که «صلیب زرد» نام دارد، با بنیاد سینمایی فارابی مذاکره کرده و البته گویا با چالش‌هایی هم روبه‌رو شده است. اخیرا بابک کایدان، فیلم‌نامه‌نویس «صلیب زرد» از شایعه‌ای یاد کرده که طبق آن داریوش فرهنگ نباید این فیلم را کارگردانی کند و بهتر است کارگردانی که در گونه دفاع مقدس فیلم ساخته آن را مقابل دوربین ببرد! با فرهنگ درباره صحت و شقم این شایعه و دلیل کم‌کاری‌اش در سینما صحبت کردیم. او این روزها سرگرم بازی در یک سریال تلویزیونی است و البته در تمام این سال‌ها ارتباطش را با تلویزیون حفظ کرده، علاقه‌مندان سریال‌های درخشان دهه ۶۰ قطعا «سلطان و شیان» به کارگردانی او در خاطرشان هست؛ سریالی که هنوز هم بازپخش آن خیلی‌ها را پای تلویزیون می‌کشاند.

● مدتی است حاشیه‌هایی مبنی بر اینکه قرار نیست فیلم سینمایی

«صلیب زرد» را کارگردانی کنید شنیده می‌شود. آیا این موضوع صحت دارد؟

معمولا آدم آخرین نغری است که گفته‌هایی درباره خودش را می‌شنود. من که خبر ندارم، کمتر اهل فضای مجازی و گپ‌وگفت‌های مطبوعاتی و سایت‌ها هستم. هیچ صفحه‌ای هم در فضای مجازی ندارم و حالا از شما این خبر را می‌شنوم. همه چیز به سه سال پیش برمی‌گردد که طرحی نوشته بودم. به بابک کایدان دادم که فیلم‌نامه‌اش را نوشت و چندین‌بار بازنویسی کردیم و وقتی به فارابی برای ساختش پیشنهاد دادیم، بسیار استقبال کردند و حتی فیلم‌نامه را خریدند تا بسازند... . همین‌طور زمان گذشت و فقط اگر و شاید و باید و... در کار بود و سرانجام به زبان بی‌زبانی گفتند: «بودجه لازم را نداریم و ان‌شاءالله در فرصت بعدی...» و از آن زمان تا حالا فرصت بعدی پیش نیامده است! مگر چقدر بودجه مهیا نیست؟ فیلم‌نامه بسیار نرمال و متداول بود، فیلمی که با زمینه‌ای بسیار انسانی در جنگ و ویرانی روایت می‌شد.

طبق گفته شما فیلم‌نامه مورد استقبال فارابی قرار گرفت، اما گویا شایعه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه علت اصلی ساخته‌نشدن فیلم تا به امروز به این دلیل است که شما تجربه جنگ و حضور در مناطق جنگی را نداشتید و بهتر است فیلمی با موضوع دفاع مقدس را کارگردانی نکنید، این موضوع تا چه حد حقیقت دارد؟

هرگز به‌طور مستقیم آن را نشنیده‌ام... ساختن یا نساختن یک فیلم بعد از سه سال هم انگیزه می‌خواهد، هم شور و شوق قلبی. از سوی دیگر، تهیه‌کننده یا بنیاد سینمایی فارابی از بدو تأسیس تا به امروز از همه جور فیلمی، حمایت و در آنها سرمایه‌گذاری کرده است. نوبت ما که رسید، آسمان تپید؟ من از وزارت ارشاد یا فارابی هرگز تقاضای مالی نکرده‌ام و تا زمانی که زنده‌ام این درخواست را نخواهم کرد. حتی کی ریال! آنها باید از من تقاضا کنند، نه من از آنها! بعد از ۴۰ سال کار، من نباید دنبال آنها بدهم. «صلیب زرد» فیلم مورد علاقه ارشاد و فارابی هم بوده است. مشکل کجاست؟ اگر گفته می‌شود «فرهنگ تجربه جنگ و جبهه را ندارد»، پس چطور توانسته طرحن را بنویسد؟ مگر بهترین فیلم‌ساز دلهره‌ای، جنایی، «هیچکاک»، در قتل و جنایت زندگی کرده؟ اتفاقا بسیار موجود ترسویی بوده، حتی از سایه پلیس هم می‌ترسیده. هرگز در اتاق تنها راه نمی‌رفته که مبدا سوسکی در اتاق یا

گفت‌وگو با آرش عباسی، درباره «ویولن تایتانیک» محصول مشترک ایران، ایتالیا و افغانستان

## حرف که بلدی بزنی، بزَن

رضا آشفته



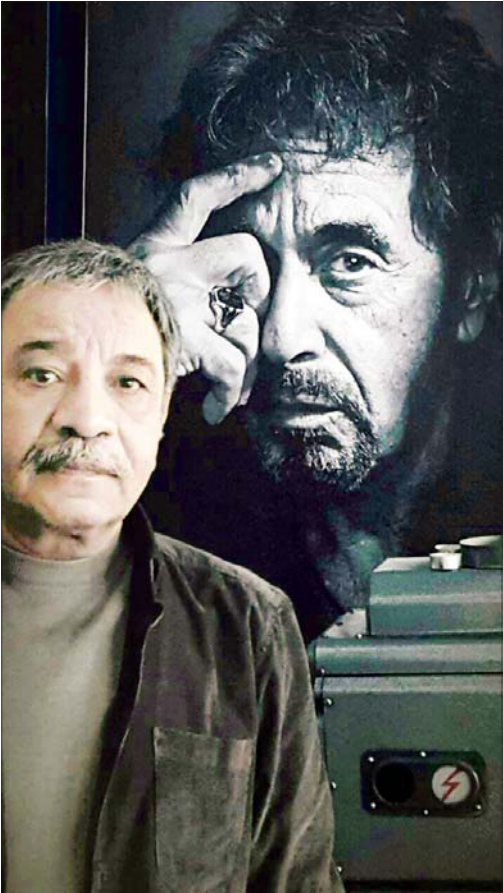
پیترو فلورییدا بازیگر ویولن تایتانیک

شود. چه، سال طول کشید تا توانستم این کار را انجام دهم. من نه دغدغه تهیه‌کنندگی داشتم و نه پول‌درآوردن. طبیعی است که پولی هم نخواهد داشت، اما هر آنچه لازم بود برایش خرج کردم. از بازتابش خیلی خوشحالم و باعث افتخار است که دارد اجرا می‌شود. به‌زودی درباره‌اش بیشتر و بهتر خواهیم شنید.

من کار چندانی نکرده و کنار ایستادم.

بحث اصلی‌اش هم باید مهاجرت باشد؟

بله... پیترو که از روز اول به ایران آمد، گفت: من آدم‌های مهاجر می‌خواهم. من گفتم که ایران مهاجرپذیر نیست، مگر افغانستانی‌های داخل ایران... این را هم بگویم که پیترو فلورییدا پیش‌تر، این نمایش را در کشورهای ایتالیا، فرانسه، آلمان، لهستان و برزیل با بازیگرانی از این کشورها و مهاجران داخل این کشورها به اجرا رسانده و به مباحث و مشکلات فرهنگی و اختلاف ناشی از این مهاجرت پرداخته است. این بخش برایش خیلی اهمیت دارد. برای همین منظور، یک گروه افغانستانی را در تهران پیدا کردم و دیدم که برای خودم نیز جذاب است و از حضور و خلاقیتشان دارم ایده می‌گیرم و الان دشواری‌های زندگی‌شان در ایران را می‌بینم و پر از ایده می‌شوم برای کار کردن. اینها برایم خیلی جذاب است. پیترو هم رفته‌رفته جذباتش شد و الان بخش اعظمی از کار را براساس اینها آماده کرده است. الان در این‌ کار جامعه ایرانی و افغانستانی را می‌توانی درک کنی، چون او هر دو جامعه را به‌خوبی درک کرده است؛ چنانچه اگر در برزیل اجرا شود، جامعه



از دست بدهند، به‌سرعت از این نوع افراد حمایت می‌کنند تا سرورودا را بخواهاند. آن شور و جذبه در فیلم‌ها و فیلم‌سازان کم شده و این همه ناشی از بلاتکلیفی و بحران مدیریت است.

❧ در این سال‌ها بیشتر بازی می‌کنید و حاضر نیستید به هر شکلی در سینما کار کنید. اما مدت‌هاست که از تئاتر فاصله گرفتید. گروه تئاتر «پیاده» که شما و مهدی هاشمی بنیان‌گذارانش بودید، کارهای ماندگار و جذابی روی صحنه برد، اما سال‌هاست که شما سراگی از تئاتر نگرفتید، چرا؟ البته من این شانس را دارم که بازیگری هم می‌کنم و همیشه کارهایم را انتخاب می‌کنم و اجازه نمی‌دهم انتخاب شوم و بعد از ۴۵ سال این حق را به خودم می‌دهم. من از تلویزیون با «سلطان و شبان» شروع کردم و در بعضی سریال‌ها بازی می‌کنم و سعی می‌کنم گزینه باشند. امروزه تئاتر در بین مردم جا افتاده و از آن استقبال می‌شود. در تئاتر مثل فیلم‌های اول و دوم فقط عشق است و تنها عشق است که همه را سر پا نگه می‌دارد و به آنها انگیزه می‌دهد. کدام تئاتری با به شکل عام سینماگر را می‌شناسید که امورات زندگی‌شان از این راه بگذرد؟ دخل‌وخرج‌شان با هم بخواند؟ فقط رنج و سرمستی و شور همکارانم است که نمی‌گذار چرخ‌شان در این خانه بسوزد. ان‌شاءالله در فرصت بعدی مفصل درباره همه چیز سینما، تئاتر و تلویزیون صحبت خواهیم کرد. الان باید به سر صحنه برگردم و گروه را منتظر نگذارم.

❧ در چه سریالی مشغول بازی هستید؟ سریالی با نام موقت «در جست‌وجوی آرامش» به کارگردانی سعید سلطانی و تهیه‌کنندگی علی آشتیانی‌پور.

●

گفت‌وگو با آرش عباسی، درباره «ویولن تایتانیک» محصول مشترک ایران، ایتالیا و افغانستان

## حرف که بلدی بزنی، بزَن

رضا آشفته

❧ چرا در بخش رسمی جشنواره تئاتر فجر نیستید تا توجه به اینکه یک کار مشترک و جهانی است و می‌تواند اعتباری در دل جشنواره هم باشد؟

شاید من خسته شده بودم. یک‌کم ناامید شدم. برای پروژه مطالعات قشقای انتظارانی داشتم که بخشی برآورده شد و بخشی هم نشد. یک مقدار دچار خستگی شدم، اما با توجه به اقبال عمومی تصمیم گرفته‌ایم که در کنار جشنواره فجر اجرای این نمایش را ادامه دهیم. امیدوارم میهمانان خارجی را بیاورم که ببینند، ولی معتقدم اتفاق خوبی برای تئاتر ایران است، هرچند تئاتر ایران الان روی خوشی نشان نمی‌دهد.

❧ منظورت متولیان تئاتری است؟

هم متولیان و هم خود تئاتری‌ها که متأسفانه در تئاتر به دنبال چهره می‌گردند. درحالی‌که ما داریم تجربه جدیدی را انجام می‌دهیم؛ داریم در سالن غیرتئاتری کار اجرا می‌کنیم و تماشاگر جای ثابتی ندارد؛ خودش جزئی از نمایش می‌شود. ما در همان لحظه به تماشاگر می‌تائسیم این دهم و کارگردانی‌اش می‌کنیم. بخشی از تمرین‌ها با تمرین با تماشاگر اختصاص دارد. هنوز اتفاق خاصی نیفتاده است و شاید منتقدان هنوز نقدهایشان را ننوشت‌اند. همه انکار منتظرند که دیگران بگویند این کار خاصی است. با آنکه بعضی شب‌ها استقبال بی‌نظیر است، اما هنوز آن‌طور که باید و شاید نشده است.

❧ آیا پیترو فلورییدا کارهای شاختی هم دارد؟

بله... یکی همین ویولن تایتانیک است. یکی هم کاری است که در کرانه باختری با فلسطینی‌ها کار کرد که البته آن اجرا برایش هم مشکل‌ساز شد. او قرار بود سال ۲۰۱۳ در ایران کاری را انجام دهد که ما برایش ویزای ایران را گرفتیم. اما متأسفانه دستش شکست و نتوانست بیاید و چند ماه بعد می‌خواست به فلسطین برود که متأسفانه اسرائیل در هوایما دیپورتش کرد، برای آنکه مهر ایران در پاسپورتش خورده بود و مانع از حضورش در آنجا شد. همچنین او ممنوع‌الورود به اسرائیل شده است. البته او توانست با امکانات مدرن مثل اسکایپ و ویدئو کارش را کارگردانی و در کرانه باختری اجرای عمومی کند.

❧ پیترو فلورییدا قبلا شناختی از تئاتر ایران داشته؟

بله... او در سال ۲۰۰۰ برای اولین‌بار در جشنواره‌ای که مدیریتش بود، از گروه آتیلآ پساینی دعوت کرد که در آنجا نمایش «گنگ خواب‌دیده» را اجرا کنند. الان کلی از مهاجران ایرانی با او اِواِجِری می‌کنند. صنم نادری دستیارش است که با من هم در گروه موج همکاری می‌کند؛ در مقام مترجم و بازیگر.

نگاه روز

**یادداشتی بر حذف پارادوکسیکال ۲ پرفورمنس آرت**



دکتر م. ب ضیایی

● روال منظم ششمین فستیوال «پرفورمنس آرت» با درگذشت ناگهانی آیت‌الله رفسنجانی در یکشنبه، ۱۹ دی جاری و به دنبال آن سه روز عزای عمومی و تعطیلی دچار وقفه شد و پرفورمنس‌های ۲۰ و ۲۱ و ۲۲‌ماه اجرا نشدند، اما روز پنجشنبه با ازسرگیری فعالیت فستیوال، پرفورمنس پیش‌بینی‌شده روز پنجشنبه اجرا شد که موجب شگفتی هنرمندان شد. مرسوم است در فستیوال‌های بین‌المللی اگر رویدادی حرکت منظم برنامه‌ها را به‌هم بزند، کل برنامه‌ها به عقب کشیده می‌شود و مسئولان بلافاصله با توضیح این رویداد خبررسانی کرده و مردم را از تقویم جدید فستیوال مطلع می‌کنند، اما این رسم و قاعده در تنظیم دوباره برنامه‌های فستیوال پرفورمنس‌آرت اعمال نشد و سه اجرای معلق‌مانده به حال خود رها شد؛ مدیر برنامه‌های فستیوال با مماشات و پشت‌هم‌اندازی‌های ناموجه از اجرای این سه پرفورمنس جلوگیری کرد و آن را به روز موعودی که از نظر ایشان مناسب است واگذار کرد که این خود وعده سرخرمن‌دادن است و از عدم مسئولیت و مدیریت ایشان ناشی می‌شود.

این مسئله اینجانب را که عمری در مطرح‌کردن پرفورمنس‌آرت استخوان ترکانده‌ام به ذکر چند مطلب بنیادین درباره پرفورمنس‌آرت که ششمین فستیوال، آن را به سطح تمرین‌های کلاس‌ها و کارگاه‌های آموزشی کشانده است - بازیگران فستیوال را از میان آنها انتخاب و دعوت کرده است- موظف می‌کند. شاید رویه این امر از شروع فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌های مدیر فستیوال در کالری شخصی ایشان (ایست) و در بطن تفکرات، جهان‌بینی و استنباط ایشان از پرفورمنس‌آرت مشهود است که به مرور گرایش و خواست ایشان را در جهت ساختار تئاتری و نمایشی مرنّی کرد. با توجه به این مطلب که پرفورمنس‌آرت در دانشکده‌های هنرهای تجسمی، ساختار عملی و نظری پرفورمنس‌آرت تدریس نشده است و بسیاری از دست‌اندرکاران و طراحان دروس دانشگاهی هنوز از چارچوب‌های آموزه‌های هنر دهه‌های ۲۰-۳۰ و در نهایت از ساختار دروس مدرسه باهوس آلمان، آن‌هم به صورت ناقص تبعیت می‌کنند و به‌راحتی می‌توان عقب‌ماندگی و محتوای دروس عملی و نظری را مشاهده کرد؛ عقب‌ماندگی و دیرکردی شاید قریب به ۷۰ سال. این امر موجب شده است که پرفورمنس‌آرت در بستر و خاستگاه خودش، یعنی هنرهای تجسمی سترون بماند و دست‌اندرکاران گروه تئاتر به مصادره تازگی و توانمندی تعاملی (انتراکتیو) پرفورمنس‌آرت بپردازند و این شیوه بیانی (اندام‌وارمی، هنجاری و مفهومی) را از محتوا و دینامیسم اصلی خود خارج و منحرف کنند. بدون شک در دوران معاصر کشیدن دیوارهای جدایی بین رشته‌های هنری مختلف یعنی‌است، اما هر مدیومی و وسیله بیانیی دوران معاصر، از ساختار و هویت تأثیرگذاری ویژه خودش برخوردار است. ضرورت دارد در ایران که هنوز مشخصات ساختاری و مفهوم‌گرایی پرفورمنس‌آرت به حد کافی مشخص نشده و اصول آن در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی حلاجی و تدریس نمی‌شود، از ساختار نظری که در چارچوب و هویت پرفورمنس‌آرت جهانی وجود دارد تبعیت کند و تلاش شود با گرایش‌های نوستالژیک شرقی، عرفان‌گرایان، گرایش تئاتر غنایی و ساختار رویداد‌های پیکره‌ای خودداری کنیم و ترکیب آش شله‌قلملکاری را به‌جای پرفورمنس‌آرت تحویل آذهان جوانانی که در برنامه‌های فستیوالی این‌چنین شرکت می‌کنند ندهیم که تبعات ناگوار و کج‌فهمی‌های اخیر از این شیوه بیانی نوبن، یعنی پرفورمنس‌آرت را موجب تشدید... البته این بحث نیاز به تحلیل عمیق و گسترده‌تر دارد، اما فقط با ذکر جمله‌ای آن را به فرصت دیگری واگذار می‌کنم.

آثار هنرهای تجسمی، پیوسته بازسازی واقعیت بوده است، اما با تولد پرفورمنس‌آرت فاصله بین اثر هنری و خود زندگی کم و کمتر شده است و در این راستاست که خواش جدید از هنجارهای پیکر و اندیشه انسان ما را سرانجام به پیوستگی هنر و زندگی رهنمون خواهد کرد. اما درباره فستیوال

اخیر، به دلایل لایه‌های بنیادین ذکرشده بالا این ساختار و انتخاب آثار در این فستیوال، از توان ارائه تعداد درخرو توجهی از آثار برجسته پرفورمنس‌آرت برخوردار نیست. به ذکر چند نمونه از آن بسنده می‌کنیم:

۱- دعوت‌نکردن و حضورنداشتن تعداد بیشتر هنرمندان مطرح و تأثیرگذار در این فستیوال

۲- اهدای عنوان هنرمند یا هنرمند پرفورمنس‌آرت به نوآموزان و روشن‌نبودن محدوده آثار حرفه‌ای از جسترهای نخستین برخی از هنرچوبان

۳- امکانات درحد صرف فستیوال

۴- حضور چشمگیر و هژمونیک دانشجویان و هنرمندان آماتور که جویای نام هستند و حاضرند برای حضور در فضای موزه و شرکت در فستیوال دست به هر ترفندی بزنند.

ادامه در صفحه ۱۸